**اصول، جلسه 37: 26/9/۱۳۹۹، استاد سید محمد جواد شبیری**

**اعوذ بالله من الشیطان الرجیم**

**بسم الله الرحمن الرحیم**

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

در مورد صحیحة ثانیة زراره صحبت می‌کردیم. صحیحة ثانیة زراره به دو قطعه‌اش استدلال شده، برای حجیت استصحاب. یکی به قطعه‌ای که ظننت انه قد اصابه و لم اتیقن ذلک فنظرت فلم ار شیئاً ثم صلیت فرأیت فیه قال تغسله فلا تعید الصلاة قلت لم ذلک لانک کنت علی الیقین من طهارتک ثم شککت فلیس ینبغی لک ان تنقض الیقین بالشک ابدا.

به این تکه تمسک شده.

اینجا یک بحثی در جلسة قبل اشاره کردم که یک پیش فرضی در کلام آقایان مطرح هست در بررسی این قطعه، آن این است که نماز با استصحاب طهارت ولو بعداً کشف خلاف بشود، این نماز صحیح هست. این را ما در جلسة قبل اشاره کردیم، از بعضی روایات باید استفاده بشود که مطلب اینجور نیست. اینجا در فلیس ینبغی لک ان تنقض الیقین بالشک، یک سؤال این هست که مراد از یقین چیست. چون یقین، مرحوم آخوند می‌فرمایند که مراد از یقین، یقین قبل از ظن اصابت هست. قبل از این‌که ظن اصابت بشود، یقین به طهارت داشته. می‌گوید آن یقین را استصحاب می‌کند.

یک احتمال دیگری مطرح شده که آن یقین، یقین به طهارت بعد از فحص است، بعد از این‌که ظن به اصابت داشته باشد، فحص کرده، در امور عادی هست و امور محسوسه، انسان اگر فحص کند، چیزی نداند، به طور متعارف یقین به عدم مثلاً پیدا می‌کند، بگوییم مراد یقین بعد از فحص هست. اگر یقین بعد از فحص باشد، البته آن وقت ممکن است به قاعدة این را مربوط به قاعدة یقین بدانیم، به این اعتبار که این‌که شخص بعد از نماز یقین پیدا می‌کند که نجاستی را می‌بیند، این نجاست منشأ شده که احتمال بدهد که آن یقین از قبل بوده یا از قبل نبوده، بنابراین یقین سابقی که با فحص حاصل شده، آن یقین به وسیلة رؤیت بعد از نماز زائل شده. این تقریب می‌تواند مربوط به قاعدة یقین باشد.

حالا ببینیم این مطلب درست هست یا درست نیست.

در مورد این روایت یک بحث این است که آیا مراد از یقین چه یقینی هست. یک بحث این هست که، این استصحابی که در اینجا می‌خواهد، این‌که بعداً یقین پیدا می‌کند، این‌که بعداً نجاست را می‌بیند آیا یقین دارد این همان نجاستی هست که از قبل از صلاة به آن ظن داشته، همان نجاست مظنونه است، یا نه، احتمال می‌دهد همان باشد، احتمال می‌دهد نجاست جدید باشد. این یک مطب.

مرحوم آقای صدر می‌فرمایند که اینجا ارکان استصحاب در این روایت تام است، ولی ارکان قاعدة یقین تام نیست. چطور؟ ارکان قاعدة استصحاب در زمینه ؟؟؟ ۶:۱۸ به دلیل این‌که قبل از ظن سابق به طور متعارف یقین داشته، اما این‌که بعد از نماز این ظن سابق منشأ شکش شده، ارکان استصحاب. یک نکته‌ای را اینجا عرض بکنم، آن این است که یکی از بحث‌هایی که در مورد این روایت هست آن این است که استصحاب را به ملاحظة قبل از صلاة می‌خواهیم جاری کنیم یا به ملاحظة بعد از صلاة می‌خواهیم جاری کنیم. آقای صدر می‌فرمایند که ارکان استصحاب هم به ملاحظة قبل از صلاة تام است، هم به ملاحظة بعد از صلاة تام هست. اما به ملاحظة قبل از صلاة خب روشن است، یقین داشته بعد به ظن سابق شک در او حاصل شده. بنابراین ارکان استصحاب تام است. حالا یک توضیحی بعد عرض می‌کنم.

اما به ملاحظة بعد از صلاة به این اعتبار که این عبارت فرأیتُ فیه که تعبیر کرده، ظاهرش این هست که نجاستی را که دیده، این آن نجاستی نبوده که یقین ندارد که همان نجاست سابق هست، و الا اگر یقین داشت همان نجاست سابق هست، فرأیته فیه تعبیر می‌کرد، با ضمیر تعبیر می‌کرد. حالا که ضمیر تعبیر نکرده، کما این‌که بعضی کلمات دیگر روایات، روایت ان رأیته فی ثوبه و انا ؟؟؟ الصلاة و امثال اینها، این تعبیرات، و شککت فی موضع من ثم رأیته، امثال اینها، این تعبیراتی که در روایت هست که با ضمیر تعبیر شده ولی اینجا چون با ضمیر تعبیر نشده، این نشانگر این هست که یقین ندارد که نجاستی که دیده همان نجاستی هست که قبل از صلاة به آن ظن حاصل کرده بوده.

اما ارکان قاعدة یقین تام نیست. به دلیل این‌که مراد از یقین در این روایت نمی‌تواند یقین حاصل بعد از فحص باشد، بدانیم فحص کرده و چون پیدا نکرده یقین به عدم برایش حاصل شده که این یقین به عدم بعد از نماز به خاطر این دیدن چیز زائل شده. ایشان می‌فرماید ارکان قاعدة یقین موجود است، همان رأیتُ فیه تقریبی که در مورد استصحاب گفته شد در مورد قاعدة یقین هم همین شک هست. ولی یقین سابق نداریم. چرا؟ چون نه به جهت این‌که نظر و فحص و عدم وجدان لا یدل علی عدم الوجود. نه، ممکن است چون در این امور محسوسه خیلی وقت‌ها از عدم وجدان یقین حاصل می‌شود، ممکن است متکلم اعتماد کرده باشد بر این غلبه، حکم همان صورت غالب را سؤال کرده باشد. همچنان که در ذیل روایت و هل علی ان شککت فی انه اصابه شیء ان انظر فیه، همین شکل هست. لا و لکنّک انما ترید ان تذهب الشک الذی وقع فی نفسک، آنجا در واقع همین به وسیلة این نظر شک را متکلم می‌خواهد برطرف کند. بلکه مطلب این است که امام علیه السلام وقتی با یک مخاطب ارتباط برقرار می‌کند به عنوان یک انسان عادی با او برخورد می‌کند، نه به عنوان معصومی که علم غیب خودش را می‌خواهد اعمال کند. به عنوان انسان عادی اینجا معلوم نیست که متکلم به این غلبة اصول علم در عدم الوجدان بعد الفحص اعتماد کرده باشد. غلبة عدم. این‌که وقتی من بگردم و پیدا نکرده باشم، یک غلبة ملازمه دارد با عدم وجود که به این غلبة ملازمه اعتماد کرده باشد، این معلوم نیست باید متکلم اعتماد کرده باشد. امام علیه السلام اعتماد به علم غیب پیدا کرده باشد، اعتماد به علم غیب خلاف ظاهر است. اینجا این محصّل فرمایش مرحوم آقای صدر در این قطعه. حالا بحث‌های بعدی دارد که بعداً در مورد آنها صحبت خواهیم کرد.

اینجا یکی دو تا نکته من عرض کنم. یکی این‌که این بحث اخیر ایشان، این‌که بحث را ما به علم غیب و این بحث‌ها وابسته کنیم، که امام علم غیب اعمال می‌کند یا اعمال نمی‌کند به نظر می‌رسد نیاز نیست که به این شکل بحث را طرح کنیم. سؤالاتی که زراره مطرح کرده، سؤالات شخصی نیست، ولو فان ظننت به صورت صیغة متکلم مطرح می‌کند.این سؤالات فرضی هست. نه برای این‌که تکلیف خودش را بداند. برای دانستن تکلیف عمومی هست. اگر سؤال شخصی بود، سؤال شخصی ممکن است ما بگوییم که در مورد قضیة شخصیه یا علم حاصل شده بود، یا علم حاصل نشده بود. امام علیه السلام نباید به علم غیبش اعتماد بکند. بلکه باید سؤال کند که آیا در قضیة شخصیه علم حاصل شده بود، یا علم حاصل نشده بود، ترک استفصال مثلاً قرینة بر عموم است. ولی اینجا سؤال، سؤال کلی است. این سؤال کلی که اینجا مطرح هست، برای استفادة شخصی خودش هم نیست. برای استفادة عام است. امام علیه السلام هم به علم غیب خودش اعتماد کرده باشد، افراد دیگر نمی‌دانند که مراد زراره چی است. مراد زراره از همین سؤال و جواب‌هاست. اگر امام علیه السلام به علم غیب خودش هم اعتماد کرده باشد، باید در جواب، به گونه‌ای جواب را بدهد که به مخاطبان دیگر تفهیم بکند که زراره چه چیزی را اراده کرده. امام علیه السلام که در پاسخ خودشان چیزی نفرمودند که روشن بشود که مراد زراره چی است. پس پیداست مراد زراره را به همان چیزی که سؤالش در می‌آید دانستند و اعتماد بر همین ظاهر کلام هست و ظاهر کلام چیزی در مورد حصول یقین در نمی‌آید.

نکتة دیگر این ذیل این فنظرت فلم ار شیئا این را با ذیل فهل علی ان شککت فی انه اصابه شیء ان انظر فیه، مقایسة این دو تا با همدیگر مقایسة به نظر ناتمامی است. اما این کلمة فنظرتُ با ان انظر فیه جلسة قبل گفتیم، جایی که نظر با فی متعدی بشود فرق دارد با جایی که نظر با فی متعدی نشود، بنفسه یا با الی متعدی بشود. فنظرت فیه یعنی وارسی کنند. وارسی کردن آن به طور طبیعی خیلی وقت‌ها علم حاصل می‌شود. ولی مجرد نگاه ازش علم حاصل نمی‌شود. به خصوص ان انظر فیه در نقل علل فاقلبه هم هست. که وارسی کردن و زیر و رو کردن به طور متعارف در آن علم حاصل می‌شود. ولی نظر عادی که بدون وارسی باشد، این چشم انداختن است. چشم انداختن لازمه‌اش حصول علم ولو به نحو غلبه و عادت نیست. این یک نکته.

نکتة دیگر این‌که این ذیل حتی غلبه هم در انظر فیه استفاده نمی‌شود که غالباً چنین هست. نه، می‌گوید که امام علیه السلام، زراره سؤال می‌کند که آیا من شک کردم وظیفه دارم، می‌گوید نه وظیفه نداری، ولی انگیزه‌ات می‌تواند این باشد که شکی که در نفست هست برطرف بشود. از این استفاده نمی‌شود که حتماً غالباً این شک برطرف می‌شود. بلکه بحث این هست، شخصی که شرعاً واجب نیست که لباسش نگاه کند، برای چی نگاه می‌کند؟ برای این نگاه می‌کند که متعارفاً آن کسی که وظیفة شرعی ندارد، آن وظیفة شرعی نداشتنش طبیعی است که برای این نگاه کند که شکش را برطرف کند. انگیزة متعارف. تازه آن هم انگیزة متعارفش این باشد، این‌که این انگیزه، این داعی به نظرش این باشد، لازمه‌اش این نیست که حتماً به این هدفش برسد. ممکن است به این هدف برسد، ممکن است به این هدف نرسد. علاوه بر این‌که در این صورت خاص هم اگر بگوییم به هدفش می‌رسد این معنایش این نیست که در جایی که دواعی دیگر باشد، آن هم به این هدف برسد. آن فنظرت فلم ار شیئا مفروض نگرفته که داعی هنوز یقین دارد که وظیفة شرعی ندارد و صرفاً برای رفع شک می‌خواهد آن نظرتُ و امثال اینها. این است که این دو تا، بین فنظرتُ فلم ار شیئاً با ذیل روایت فعل علی ان شککت فی انه اصابه شیئاً ان انظر فیه از جهات مختلف تفاوت هست.

اما نکتة دیگر این‌که مرحوم آقای صدر به فرأیتُ فیه تمسک کردند، که چون ضمیر نیاورده. بحث این است که مفعول رأیتُ چی است؟ مفعول رأیتُ که حذف شده، اینجا مفعول مقدر است. مفعولی که مقدر هست به قرینة قبل این را در تقدیر گرفته شده. بنابراین ممکن است ما بگوییم که ولو ضمیر نیاورده، این با همان شیءً قبلاً هست، اینجا مفعول رأیتُ فیه هم باید همان باشد، چیز دیگری نمی‌تواند باشد. بنابراین اینجا هم فرأیتُ، رأیتُ شیئاً، به منزلة این هست که ضمیر را آورده باشد. اینجوری ما مطرح کنیم.

ولی ممکن است کسی این را جواب بدهد، این اشکالی که ما مطرح می‌کنیم. آن این است که ما اگر ضمیر داشته باشد، ظاهرش این است، همان چیزی هست که در قبل دنبالش می‌گشته. ولی اگر ضمیر نداشته باشد، این می‌تواند آن مفعول مقدّر شیئاً باشد. فرأیتُ شیءً فیه. جایی که یک نکره تکرار بشود، آقایان یک تعبیری دارند، می‌گویند ظاهر تکرار نکره این هست که آن غیر از نکرة سابق است. در ذیل آیة شریفة ان مع العسر یسرا، مطرح کردند گفتند که این‌که تکرار شده، « فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا \* إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا» از این استفاده می‌شود که در هر عسری دو تا یسر هست. عسر معرفه است، «ال» دارد. یسر نکره است. از این استفاده می‌شود که لکل عسر یسران. به خاطر نکره بودن. اینجا اگر ضمیر باشد، ضمیر معرفه است معنایش این هست که همان شیء سابق را در نظر بگیریم. یا فرأیتُ شیء فیه اگر تعبیر می‌کرد با «ال» عهد تعبیر می‌کرد. ولی ممکن است فرأیت شیءً فیه چیزی که آنجا مقدّر هست، شیءً باشد، و شیءً وقتی مقدر باشد ازش استفاده می‌شود که این غیر از آن چیزی هست که قبلاً بوده. ولی این‌که الزاماً آن چیز. حالا من آن تعبیری که آقایان تعبیر می‌کنند که جاهایی که نکره تکرار بشود، الزاماً باید چیز دیگری باشد آن به‌طور کلی نمی‌توانیم آن را بگوییم. نه اینجور نیست که حتماً باید چیز دیگری باشد. ولی الزام ندارد. اینجور می‌خواهم بگویم. الزام ندارد همانی باشد که قبلاً بوده. بنابراین وقتی الزام ندارد، ممکن است آن قبلی باشد، ممکن قبلی نباشد. بنابراین این‌که حتماً آن چیزی که ما دیدیدم، آن چیزی هست که قبلاً دنبالش می‌گشته این معلوم نیست که درست باشد.

حاج آقا یک بیان شهید صدر، قبلاً یک اشکالی مطرح می‌فرمودند. آن اشکال این بود که می‌فرمودند که ما در اینجور جملات، اگر شخصی بگوید که من دنبال ماه می‌گشتم پیدایش نکردم، بعد از گشتن پیدا کردم. پیدا کردم ظاهرش این است که همان چیزی را که دنبالش می‌گشتم پیدا کردم، نه چیز دیگری. یک چیزی که ممکن است آن باشد، ممکن است همان ماه را پیدایش کردم. بنابراین، ولو ضمیر هم نیاورده باشد، این ظاهرش این است که همان را هست. این‌که مرحوم آقای صدر تعبیر می‌کنند که اینجا چرا ضمیر نیاورده، به این جهت می‌گویند معلوم نیست همان شیء سابق باشد. ممکن است همان شیء سابق باشد، ممکن است شیء سابق نباشد، از این استفاده نمی‌شود. ولی بعداً حاج آقا می‌فرمودند که این اشکال ما وارد نیست و یک بیانی را بیان می‌کنند که از این بیان استفاده می‌شود که مدعای شهید صدر را ایشان می‌خواهند اثبات کنند، ولی با یک بیان دیگری غیر از بیان شهید صدر. نتیجه این می‌شود که در واقع بیان شهید صدر را ناتمام می‌دانند، ولی به یک بیان دیگری این مطلب را تقریب می‌کنند که نفس آن مدعا ازش نتیجه گرفته بشود. آن این است که آن تقریبی که ما گفتیم که قبل از این‌که بیان حاج آقا را عرض بکنم، این مطلب را عرض می‌کنم مراد شاید مرجع شیءً اینجا مقدر باشد، مفعول شیءً باشد، این شاید کافی نیست برای اثبات. باید استظهار کنیم که شیءً مقدر است و الا ما بگوییم که احتمال این‌که اینجا ضمیر فرأیته حذف شده به قرینة تقدم ذکر شیء، همین مقدار کافی هست برای این‌که نتوانیم به این استدلال کنیم. احتمال ضمیر هم کافی هست. این یک نکته.

نکتة دوم این‌که مطلب که شهید صدر در اینجا ضمیر آورده نشده، این برای نسخة تهذیب است. در نسخة علل عبارت این هست، ثم طلبتُ فرأیته فیه بعد الصلاة. رأیته دارد. این ضمیر هم دارد. بنابراین ما نمی‌توانیم مطمئن باشیم که این عبارت بدون ضمیر هست. به خصوص ما ممکن است بگوییم، یک شخصی بگوید اصل در عبارت‌های مختلف این هست که راوی‌ها اشتباه نکردند، پس رأیتُ فیه هم باشد، به معنای رأیته فیه هست. یک همچین چیزی را ممکن است بگوییم اینجا نقل به معنا رخ داده، اصل این هست که در این نقل به معنا روات اشتباه نکردند و مثلاً همچین تقریبی را شخصی مطرح کند. به نظرم اینجا حتماً از باب نقل به معناست، از باب تحریف نیست، رأیته، رأیت فیه نبوده را نمی‌شود خیلی اثبات کرد. علی ای تقدیر آن نکته‌ای که می‌خواهم عرض بکنم این است که ما نمی‌توانیم اثبات کنیم که حتماً این بدون ضمیر بوده است. همین احتمال این‌که با ضمیر باشد باعث می‌شود که نتوانیم به این روایت به اعتبار ضمیر نیاوردنش استدلال کنیم. باید به گونه‌ای استدلال را فراهم کنیم که حتی با ضمیر هم باشد استدلال تمام باشد.

حاج آقا اشکالی که مطرح می‌فرمودند به بیانات ایشان، که ظاهر این عبارت این هست که همان شیء سابق هست، آن این است که می‌فرمودند که یک موقعی شخص دنبال یک موجود شخصی هست، می‌گوید من دنبال زید می‌گشتم، هر چی می‌گشتم پیدایش نکردم، بعد از مدتی پیدا کردم. پیدا کردم یعنی همان زید را پیدا کردم. یا همان مثال ماه، ماه یک موجود شخصی است. می‌گوید دنبال ماه می‌گشتم، پیدایش نکردم، بعداً پیدایش کردم. پیدا کردم یعنی ماه را پیدا کردم که یک موجود شخصی است. ولی اینجا دنبال فلم ار شیءً دنبال یک شیء خاص نمی‌گشته، لم ار شیءً. یک امر کلی است. بنابراین آن‌که بعداً هم، اگر ضمیر هم باشد، بعداً شیءای را دیده. و این شیءای را که دیده، این شیء ممکن است یک کلی را دیده، یک نجاستی را دیده. اما این‌که این نجاست همان نجاست سابق باشد یا همان نجاست سابق نباشد، از این عبارت در نمی‌آید. فرق است بین این‌که آن مطلوب ما و آن چیزی که دنبالش هستیم برای پیدا کردنش با فحص کلی باشد یا شخصی باشد. یا این‌که کلی باشد اگر بعداً هم ضمیر هم برگردد از آن استفاده نمی‌شود که، دنبال فرد خاصی که نمی‌گردیم. معنایش این است که قبلاً آن کلی را به دست نیاورده بودیم. حالا آن کلی را به دست آوردیم. قبلاً صرف الوجود کلی منفی بوده، حالا صرف الوجود کلی موجود شده. یک مثال بزنم که این یک مقداری این بحث را روشن‌‌تر کند. ببینید مثلا ما بگوییم که طرف می‌گوید که من در جوانی این‌که توان استفاده از نعمت‌های دنیا را داشتم، پول نداشتم. حالا که پیر شدم، آن را به دست آوردم، دیگر قدرت ندارم. در این‌که آن را به دست آوردم، آیا معنایش چی است؟ معنایش این است همان چیزی که آن را به دست آوردم یعنی کلی پول را به دست آوردم، یک پول خاصی را که اراده نکرده. می‌گوید در جوانی پول نداشتم، ولی الآن پول دارم. این پولی که الآن دارم، پولی نیست که در جوانی دنبالش می‌گشتم. در جوانی هم دنبال یک پول خاص نمی‌گشتم، دنبال به دست آوردن آن چیزی که در جوانی نداشتم اصل پول هست، صرف الوجود پول هست. آن که الآن دارم آن هم صرف الوجود پول است. ولی صرف الوجود ممکن است همانی هست که در جوانی دنبالش می‌گشتم پیدایش نمی‌کردم، آن فرد خاص ممکن است یک فرد دیگری باشد. بنابراین، این هم می‌گوید من قبل از نماز نگاه کردم، نجاستی ندیدم، بعد از نماز نگاه کردم، نجاست را دیدم. نجاستی را دیدم. و آن را دیدم. آن را دیدم یعنی کلی نجاست، این نیست که حتماً یقین دارم که همان نجاستی هست که در سابق بوده، آن را پیدا کردم. نه، می‌تواند معنایش این باشد که نجاستی هست که ممکن است همان نجاست سابق باشد، ممکن است نجاست سابق نباشد. پس این‌که حتماً نجاستی که دیدم همان نجاستی هست که در سابق، یعنی یقین کردم که این نجاست همان نجاستی هست که در سابق بوده، این در سؤال مفروض نیست. مفروض این است که یک نجاستی دیدم. این نجاست می‌تواند نجاست سابق باشد، می‌تواند نجاست سابق نباشد. این تقریبی که حاج آقا کردند.

بنابراین با توجه به این مطلب این روایت می‌تواند ناظر به اجرای استصحاب بعد از نماز اصلاً باشد. و هیچ مشکلی هم در این روایت نیست. بنابراین فرض این هست که بعد از نماز من هنوز شک دارم که نماز را با نجاست خواندم یا نخواندم، استصحاب می‌کنم به این‌که نماز را با نجاست نخواندم. قبل از نماز یقین به طهارت داشتم. قبل از ظن. نماز را که خواندم، بعد از نماز هم نظر کردم، فحص هم کردم و بعد از نماز هنوز استصحاب دارم. می‌توانم استصحاب کنم بقای طهارت را، و می‌گویم نمازم را با طهارت خواندم. هیچ مشکلی هم در این نیست. و نیازی هم نیست، این منافاتی با آن روایت محمد بن مسلم را که در جلسة قبل هم خواندیم ندارد. روایت محمد بن مسلم فرضش این است که بعد از نماز کشف بشود که نماز را با نجاست خوانده. مفروض در این روایت این نیست که فرض شده که نماز را با نجاست خوانده. و این نماز را با نجاست هم نخوانده، یعنی معلوم نیست نماز را با نجاست خوانده باشد. می‌گوید که شما نماز را با طهارت خواندید، حکم ظاهری شما طهارت و صحت نماز هست. حالا بعداً کشف خلاف بشود چه حکمی دارد آن یک بحث دیگر است که از این روایت چیزی در مورد آن استفاده نمی‌شود. حالا ببینیم اگر ما آن اصل مفروضی که آقایان گرفتند. آقایان فرأیت فیه را به این معنا، معنا کردند که همان نجاستی که قبلاً مظنوناً بوده، همان نجاست را دیدند. یعنی بعد از نماز علم پیدا کردند که نماز را با نجاست خواندند. حالا صحبت سر این هست که با توجه به این، چطور شده که در این روایت به قاعدة استصحاب تمسک شده. آیا به این قاعدة استصحاب را به ملاحظة قبل از نماز تمسک شده، یا به ملاحظة بعد از نماز. اگر به ملاحظة قبل از نماز، این‌که من قبل از نماز استصحاب داشتم، این تنها فایده‌ای که این استصحاب دارد جواز دخول در نماز هست. من قبل از ظن سابق، یقین به طهارت داشتم، موقعی که می‌خواستم نماز بخوانم، شک داشتم لباسم پاک هست، یا لباسم پاک نیست، استصحاب بقای طهارت ثوب کردم، نتیجه‌اش این هست که با این لباس می‌توانم نماز بخوانم. ولی نتیجه این نیست، بعد از این‌که من نماز خواندم و بعد از نماز کشف خلاف شد باز هم کفایت می‌کند. پس چطور به استصحاب تمسک شده؟ استصحاب فوقش یعنی آن مقداری که از استصحاب استفاده می‌شود جواز دخول در نماز هست. اما صحت نماز بعد از انکشاف خلاف این مقتضای استصحاب نیست. اما بعد از نماز هم نمی‌توانم تمسک کنم، چون بعد از نماز فرض این است که من یقین دارم که نماز را با طهارت نخواندم و لباسم در هنگام نماز نجس بوده. این را حالا ببینیم که چه پاسخی در آن مطرح شده، یک بحث‌هایی در کفایه هست، مرحوم شیخ بحث‌هایی کردند، در کفایه بحث‌هایی کردند و بحث‌هایی دنبال شده که ما حالا این را به نحو ان‌شاءالله مختصر در جلسة آینده در موردش صحبت خواهیم کرد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان